

گلشن احباب

سید کاظم محمادی

انتشارات کاغذ سپید

تابستان ۱۳۹۷

کمالی: سید کاظم، ۱۳۲۱	سرشناسنامہ
گلشن احباب / سید کاظم کمالی.	عنوان و نام پدید آور
شیراز: انتشارات کاغذ سپید: ۱۳۹۷.	مشخصات نشر
۱۶۸ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.	مشخصات ظاہری
978-600-98120-2-8	شابک
فیفا	وضعیت فہرست نویسی
شعر فارسی - قرن ۱۴	موضوع
Persian poetry--20 th century	موضوع
PIR ۸۳۵۸ / م۲۵۸ ۱۳۹۷	رد بند کنگرہ
۸۱۶ / 62	ردہ بندی دیوی
۵۲۹-۳۴۷	شمارہ کتابشناس ملی



گلشن احباب

سید کاظم کمالی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۹۷

طرح روی جلد: حسین موسوی نصب

ویراستار: مینا مقصودی

لیتوگرافی و چاپ: صبح امروز

ناشر: انتشارات کاغذ سپید

ہمراہ: ۰۹۱۷۳۰۹۸۵۶۹-۰۹۳۶۶۵۵۴۹۷۴-۰۹۱۷۱۰۰۷۷۰۵

پست الکترونیکی: kaghazsepid96@gmail.com

ISBN: 978-600-98120-2-8

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۱۲۰-۲-۸

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ

فهرست عناوین

شماره	نام شعر	مصرع اول غزل
۱۵	بی پروا.....	ای که درمان دلی با ما وفاداری نکردی.....
۱۵	پرواز.....	رفت از بر من دوش، دگر باز نیامد.....
۱۶	گرد و غری.....	چو سن آدمی رد شد ز پنجاه.....
۱۷	از یاد رفته.....	تو می گفتی که من یار تو هستم.....
۱۸	یاد قدیم.....	قدیما در دل ما مهر و وفا بود حالا چی.....
۱۹	قمار زندگی.....	گفتمت اگر بیائی.....
۲۰	شبان غم.....	و از تنه من ای بی خبر چه می خوانی.....
۲۱	انتظار.....	ای بهار آرزو، امشب نمی آئی چرا؟.....
۲۲	افسرده.....	دیگه از دست دام خسته شدم.....
۲۳	پژمرده خاطر.....	دلا ز درد چه نالی، به فکر درمان باش.....
۲۳	کالای عشق.....	اندر دل غمینم، کالای عشق دارم.....
۲۴	یاد او.....	با یاد روی تو، دل شیدا گرفتار است.....
۲۴	نیاز.....	نماز شب ثمر آنکه دهد که وقت بسیار.....
۲۵	بیا.....	ای آنکه در سکوت شبم روز روشنی.....
۲۵	آرزو.....	ای کاش که در شهر دل تنگ نباشد.....
۲۶	زمونه.....	چه بی مقدار و بی ارجی زمونه.....
۲۷	قاصدک.....	قاصدک از که خبر آوردی.....
۲۹	خورشید تابان.....	ای مهدی صاحب زمان، من جان فدایت می کنم.....
۳۰	افسرد دل.....	ایروزا وقتی تو آینه می بینم.....

- شعر زندگی..... زندگی زیرو بمش خیلی بده..... ۳۲
- میلاد حضرت محمد (ص)..... ای مسلمین کف بزنید، محمد از در آمد..... ۳۵
- مهندس نادراقتصاد..... آسمون، من دل پر دردی دارم..... ۳۶
- نوبهار..... عید نوروز است و می آید نسیم نوبهار..... ۳۷
- تازه به دوا رسیده..... کسی که نداشته نون شو حالو رسیده به رختخو..... ۳۸
- نامه..... چی می شد اگر جواب نامه من را می دادی..... ۴۱
- دل بی غم..... نیست در عالم دلی کان را نمی باشد غمی..... ۴۲
- کاروان عمر..... آنکه در سکوت شبم روز روشنی..... ۴۲
- به یاد او..... ر کاروان شق رفتند از جهان بی ثبات..... ۴۳
- آیا به یاد داری..... از روز آشنائی، آیا به یاد داری؟..... ۴۴
- برکه ی مهتاب..... سال ها پیش به خود می گفتم..... ۴۵
- باور نکن..... هر چه گویند این نشان، بشنو، ولی باور نکن..... ۴۶
- پای شیر سنگی..... روز اول یادمه، ماه رمضان بود..... ۴۸
- پریا..... پریا ای پریا گوش بکن..... ۵۰
- همسرم..... تقدیم می کنم به تو این جبروه همسرم..... ۵۴
- سئوال..... یک ذره دلت جانب ما نیست، چرا بیست کن..... ۵۵
- پیمان شکن..... از من شدی غافل، جانم نمی دانی..... ۵۶
- نفرین..... روم زکوی تو دیگر، نگیرم از تو نشانی..... ۵۶
- محراب..... آیا تو را دوباره به چنگ آورم؟ بگو..... ۵۷
- خورشید عشق..... آنان که طعم غم نچشیدند بی گمان..... ۵۸
- دل رسوا..... ای دل دیگه عاشق شدن فایده نداره..... ۵۹

۶۰	میخوام برات بخونم شعرهای عاشقونه.....	کویر.....
۶۱	آمد اما درنگاهش، شوق عشق ما نبود.....	گله.....
۵۲	گفت یک روز خروس لاری.....	خروس لاری.....
۶۴	ای دل گرفتارم تو کردی.....	ترانه گرفتار.....
۶۵	هر که بینم کاری داره من ندارم.....	طنز بیکاری.....
۶۶	معلمان شادی کنید کف بزنید که یار میاد.....	وعده سر خرمن.....
۶۸	قدیما حاکم پر قدرتی بود تو شهرمون.....	فضول بکن.....
۷۰	گفت بهتر می شود اوضاعمان.....	گفتم ز رشک.....
۷۲	دگر زجان من ای کلک من چه میخواهی.....	مرگ شاعر.....
۷۵	وای نامه رسون نامه من رو برسون.....	نامه رسون.....
۷۶	بین با بعضیا یه آسمون فاصله هس.....	وفاق ملی.....
۷۷	آن رو که دلم رخت ای کعبه‌ی دلها.....	برق نگاه.....
۷۸	ما نوگل شادیم که راین چمن آراست.....	ایثار معلم.....
۷۹	امشب عجب آرامشی در شهر ما پیدا شده.....	زلزله.....
۸۰	شد فصل گل اما ز گل من خبری نیست.....	مرگ او.....
۸۱	من در میان جمع ودلم در صفای دوست.....	مشاطه‌ی خیال.....
۸۱	به دیده‌ام بنگر کز غمت چو جیحون افسانه.....	تماشاکن.....
۸۲	در دام عشق، چون شدم از جان و دل اسیر.....	دام.....
۸۲	بزن که تیر بلایت به جان خریدارم.....	تیر بلا.....
۸۳	شمع خود سوزم که از نور و ضیاء افتاده‌ام.....	نی شکسته.....
۸۴	آن روز که دیدمت ندانم.....	رنگ زرد.....
۸۵	ندانی از غمت ای گل کجا مکان دارم.....	سست پیمان.....

کودک عشق.....	کودک عشق تو را در دل و جان پروردم.....	۸۵
صید رمیده.....	چه شد ای دوست که یکباره بریدی از من؟.....	۸۶
مهر علی (ع).....	مهر تو چو خون در رگ و جان است، علی جان.....	۸۶
ماه پنهان.....	از ترس کمیده به رخت مقنعه بستی.....	۸۷
تشکیل کانون فرهنگیان.....	گشته برپا محفلی از جمله ی فرهنگیان.....	۸۸
نامه.....	نوشتم برایش، کجایی، کجایی.....	۸۹
آرامش دله.....	ای عشق من، ای جان من، ای سرور و مولای من.....	۹۰
این نیز بگذرد.....	ای الهای وصل رفت و سال هجران بگذرد.....	۹۱
طبيب دل.....	عزیم غصه دل را، نمی دانم، تو میدانی؟.....	۹۱
بخوان محمد امین.....	بخوان پیام من.....	۹۲
حدیث تو.....	ای، آنکه کدهای، غم عالم به کام ما.....	۹۳
صیاد.....	با آنکه دلی نرم، ماتم زده و تنها.....	۹۳
قصه ی عشق.....	فاطمی جون ترور این چشم سیاهت.....	۹۴
ميلاد نور.....	امشب شب ولادت میمون حیدر است.....	۹۶
خانه پدری.....	از یکی غفلت و ز بی باری.....	۹۷
پرستو.....	پرستو جان برو خونه.....	۹۸
آه.....	مویم سپید و آتش عشقم زبانه کرد.....	۱۰۰
قهر.....	یادم آید به اولین روزی.....	۱۰۱
شکسته دل.....	عمری نمانده است که بر ما جفا کنی.....	۱۰۲
اسیر.....	دل من غم داره، آهنگ قشنگ می خواد چکار.....	۱۰۳
حسرت پیری.....	یادم آید زمانی که با هم.....	۱۰۴
برق حادثه.....	سالی دگر ز عمر پر از خاطرات من.....	۱۰۶

۱۰۷	ای دل دیگه عاشق شدن فایده نداره.....	نصیحت.....
۱۰۸	نباشد فتنه‌ای چون فتنه زن.....	فتنه زن.....
۱۰۹	برو دیگر خداحافظ، نباشد بین ما سازش.....	برو دیگر خداحافظ.....
۱۱۱	یادم آید روزگارانی که در شیراز ما.....	کوچه نوبهار.....
۱۱۱	یاد آن روزی که ما عشق و محبت داشتیم.....	حسرت.....
۱۱۲	باید به غمش سرکرد، هر چند که نتوانم.....	ای اشک بمان.....
۱۱۲	از من رمیده‌ای، مگر از من چه دیده‌ای.....	گریز پای.....
۱۱۳	دوستان فهمیم، بارانند.....	پیمان.....
۱۱۳	بی شد خزان عمر من، آمد بهار من.....	چشم به راه.....
۱۱۴	یادم نماند آن شب که در نیمه‌های شب.....	نفرین بر این طلاق.....
۱۱۴	ای عکس سرانجام بسیرم تو بمانی.....	عکس.....
۱۱۴	ز ساز دل دگر آری غم نمی‌آید.....	مژده وصل.....
۱۱۵	بارید از آسمان ستاره‌آتش جان تگرگ.....	جنگ.....
۱۱۵	بهار من کجا رفتی، خزان شد وزگار من.....	چهلمین روز.....
۱۱۶	مژده دهید (مژده) را، که نوبهار آمد.....	از دواج.....
۱۱۶	چه می‌شد خدایا که نا مهربانی.....	مناجات.....
۱۱۸	بگو که گل نفرستد برای سنگ مزارم.....	وصیت.....
۱۱۹	فلک برهم زدی آخر چرا کاشانه‌ی ما را.....	سایه ی غم.....
۱۲۰	ای باد صبا از بر آن یار گذر کن.....	خسته دل.....
۱۲۰	پیر ما می‌گفت دنیا سر به سر زندان بود.....	شاهرخ اکابریان.....
۱۲۱	نقشی نمانده است ز شاهرخ فریده جان.....	نقش هستی.....
۱۲۱	زنده‌اند آنان که در راه وطن جان داده‌اند.....	شهیدان راه وطن.....

عمر.....	عمر ما چون شمع خاموشی که روشن می‌شود.....	۱۲۲
تولد.....	گریه‌ام وقت تولد، از غم آینده بود.....	۱۲۲
شب یلدا.....	در شب یلدا که طولانی‌ترین شب‌ها بود.....	۱۲۲
رجعت.....	آمد به خنده از در و، با صد هزار ناز.....	۱۲۳
بهای سر.....	برو تو از دلم ای غم، که یار من آمد.....	۱۲۴
شب چراغ عشق.....	این شب چراغ عشق، که نورش به دل نشست.....	۱۲۴
یاد جوانی.....	عمری نمانده است، مرا گل‌عذار من.....	۱۲۵
نصیحت به رزند.....	زندگی را نبود غیر غم و رنج و عذاب.....	۱۲۶
عصر ارتباطات.....	این عصر ارتباطات، شد بهر ما مکافات.....	۱۲۷
ای روزگار.....	ای روزگار لعنتی با ما چه کردی.....	۱۲۸
ترانه.....	کجا شد جوانی؟ چه شد مهربانی.....	۱۲۹
دل خیس شاپرکها.....	توی این بارون غمناک.....	۱۳۰
قسم.....	قسم نخور که این دل دادم تو اسیره.....	۱۳۲
سیر شک.....	بیا بشنو حدیث از سیر و سرون.....	۱۳۳
استاد بهمن بیگی.....	گرچه از رفتن او، پاک دلم غم‌نیز است.....	۱۳۴
بهمن بیگی.....	آنکه به دنیا نداشت جز غم دلم به خلق.....	۱۳۵
همزه رزمجویی.....	آدم دیدم میان تخت خواب.....	۱۳۶
رانده شده.....	می‌دونم پی روز جوابم می‌کنی.....	۱۳۷
پرچم ایران.....	پرچم سه رنگ ما، ای سه رنگ استوار.....	۱۳۸
شمع بزم.....	دلم گرفته از این روزگار وانفسا.....	۱۳۹
میلاد.....	ای حجت حق، مهدی موعود کجائی.....	۱۳۹
زرتشت.....	گفت آن پیغمبر یکتا پرست.....	۱۴۱

خیام.....	۱۴۱	جمعی متحیرند در مذهب و دین.....
گنبد خالی.....	۱۴۲	امشب ای ماه میخوام باتو بگم درد دلم.....
قصه‌ی پدر بزرگ.....	۱۴۳	دخترم، میخوام برات قصه بگم.....
جوانی خونبار زندگی.....	۱۴۶	این خاطرات تلخ رهایم نمی‌کند.....
دلم تنگ.....	۱۴۷	دلم تنگه، دلم تنگه.....
نفرین راین جدایی.....	۱۴۹	پای میز آمد و به صد اندوه.....
توسن عشق.....	۱۵۱	کوله بار لجتو بزار زمین.....
تا امید.....	۱۵۲	امشب از کوی تو، بی‌نام و نشان خواهم رفت.....
محرم اسرار.....	۱۵۳	مهری موعود توئی.....
مادر بزرگ من.....	۱۵۴	مادر بزرگ من ای شمع انجمن.....
شتر در خواب بیند پنبه دانه.....	۱۵۶	سبزه خوب دیدم هندوانه.....
سراب.....	۱۵۸	ای آفت جان کردا امروز خراب است.....
آواز دل.....	۱۵۸	چندیست که کس نشنود آوای دل من.....
بیداد عشق.....	۱۵۹	ساقی کجاست؟ ما غم از این دل بدر کنند.....
پشیمان.....	۱۶۰	دگر به سوی تو دیوانه به رخسار گشت.....
تضمین شعر حافظ.....	۱۶۱	ندارد آنچه به ما رفت در زمانه.....
رفیق.....	۱۶۳	آنکه را نبود رفیق و یار شاطر کیست، کجاست.....
استاد علی اکبرزاده.....	۱۶۴	افتاده بود چون گل پرپر به رخت خواب.....
مبینا دختر نازم.....	۱۶۵	مبینای قشنگ من، گل خوش آب و رنگ من.....
حکمت تعدد دزوجه.....	۱۶۶	دوش مردی گفت در یک انجمن.....
تولد مبینا.....	۱۶۸	مبینا آمدی آخر، به صد شوق و سرافرازی.....

پیش گفتار

شعر و نوشته و کلام آینه دار زمان است و از پاسداری ادب و فرهنگ و آداب و رسوم و عقاید و اعتقادات هر قوم حکایت می‌کند و بیانگر احساسات -رونی نویسنده، از عشق‌ها و دوست داشتن‌ها و غمها و شادیها و اوضاع اجتماعی، سیاسی و اعتقادات و ارزشها و ضد ارزشها در جامعه می‌باشد.

اما بر اثر مرور زمان به رطبه فراموشی سپرده می‌شود و یا تحت تأثیر فرهنگ‌ها و آداب و رسوم از نام بگر قرار می‌گیرد و جای خود را به موهومات و خرافات می‌دهد.

تنها شعر و کتاب و نوشته‌ها هستند که می‌توانند از این معضل جلوگیری کنند و از انحطاط و فروپاشی زبان بازدارند. علاوه بر این، شعرا با تشبیهات و استعاراتی که در سروده‌های خود به کار می‌برند به غیر از تعریف و تمجید کردن از معشوق به جلال و بزرگی و به سعادت اشاره می‌کنند، تشبیه چشم معشوق به گل نرگس و موی او به سبیل و چهره‌اش به ماه گواه این حقیقت است.

گاهی هم مانند یک تاریخ نویس مجرب وضع حکومت را به زبانهای مختلف بیان می‌کنند، مانند سعدی که ملوک و پادشاهان را در قالب داستان نصیحت می‌کند و یا حافظ که در بیشتر اشعارش از زهد فروشان

و زاهدان ریائی انتقاد می‌کند. او برای اختلاف ادیان و جدلهای پیروان
مسلکها ارزش قائل نیست و می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را! عذرینه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
حافظ اعتقاد داشت که چون غم و شادی جهان زودگذر و ناپایدار است،
پس باید کمی بی تفاوت بود و می‌فرماید:

حافظا چه غم شادی جهان درگذراست بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم
یا زمانی نه از جها و نادانی و خرافات دلگیر می‌شود می‌گوید:

فلک به مردم نا ن ده رمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
گاهی شاعر ریاکاران را مسخره می‌کند

هرچه گشتم من ندیدم زاهدی بی ادعا ادعاها همچو کوه و خالی از صدق صفا
آنچه می‌گوید برای مردمان باشد لی بهر خود نامردمی و کینه‌ها باشد روا